هزار و یک سحن امنال و نصایح و حکم \* تأليف امير قلي امين ابن مرحوم الراهيم خان طاب ثراه سال ۱۳۳۹

# افادة مرام

# بنام خداوىد مخشنده مهربان

بزرگترین عم و بهترین حواس که حداوند تعالی به نوع شرکرامت فرموده و او را به سبب آن بمزید اختصاص امتیاز داده همانا دو قوهٔ عافله وناطقه است که «بالعقل والنطق یمتاز الانسان من الحیوان»

این دو تشریف شریف و این دو حلمت والا است که درمیان تمام محلوقات بسیط خاک فقط و فقط قامت قابلیت بشری دا مزین و اورا نسادت کریمه «ولقد کرما سی آدم» ممتاز و سرفرار ساخته

پس مام آدمیت برکسی میتوان اطلاق کرد که این دو بحش ایزدی را در هرحال وهر مقام بموقع خود اعمال و از برکات آمها بتواند خود و نبی نوع خویش را بهر دور و بسر حد کمال برسامد.

> به نطق است وعقل آدمیزاده فاش چو طوطی سحنگوی نادان مباش

بالحمله چون یک چین نألیم نمیسی برای فارسی زباران مهایت لرومرا داشت این مده هیچ میرزمده که سالهاست بواسطهٔ عارصه صعب العلاحي در آعاز جواني یستری و گوئه گرین شدهام بر آن گردیدم که امثال ساده وكمات حكىمانه فصار فارسىراكه حون ننات النعش متمرق و پریشان است در تبحت صابطهٔ صحیحی در آورم و بالاحره با زحمات بسار و صرف يكسال وقدو خوابدن و يژوهندن كتب متعدده ادبى اخلاقي وعيره اينراه صعب السلوكرا تا درجه منظوره با قدمي استوار بيموده و بحول و قوه الهي در حمه و تلفيق هرار و يک مثل موفق آمده و آبرا به ترتیب حروف هجا ندوین و بنام هرارویک سحن موسوم نمودم. امید آنکه این محتصر خدمت در محضر دانشوران گرامی مورد صول مافته سحنوران را گاه تقریر و ایراد و استشهاد اعات، و نه بسدگان و اهل فلمرا حین تحریر و اراده بند وارشاد مساعدت نماید تا خردان و نوباوکان دنستان را دلیل تهذب احلاق و بررگان و دانشمدان عطامرا مورد انتماع واقع شود.

امير قلي امين

در این رساله شریفه اگر بنظر دقت نگریسته شود تا ابدازهٔ برای تزید و تایید همیک، از دو قوای فوق الذكر خدمتي شايان بعمل آمده چه اگر بطوريكه شايسته است در کلمات حکمت آمیز آن تأمل کلیم و هریک از آن لئالى شاهواررا آويزة كوش هوش سازيم ،ميينيم که از یک طرف نصایح و دستورهای حکیمانه که در ضمن آن مدرج است عقل مارا روشن، و در شناسائی آب از سراب و خطا از صوابمان رهبری مینماید و از طرف دیگر درگاه تکلم بقوهٔ استدلال امثال سائره و كلمات شيرين فصار آن زودتر از آنچه تصور شودمستمع را قانع وباعلام مقصود خویش فایق میآئیم. چه مکرر دیده ایم کسانی که عالباً در صمن بیانات خویش به آوردن اشعار ماسب و امثال سائره تمثل میحویند گذشته از آنکه کلامشان حلاوت مخصوصی پیدا میکند در مغز مستمع هم تأثير شكرف بخشيده واورا زودتر براى قبول مقاصد آمها حاصر ومستعد ميسازد. وشاهد اين مقال ضرب المثل عربي كه ميگويد: «من جلب در الكلام حلب در الكرام».

# 乗丁歩

۱ آبرا از سر بد باید گرفت

۲ آسرا گلکرد تا خود ماهی بگیرد

۳ آبی که آبرو ببرد برگلو مربر

۲ آبی که در گودال میماند می گندد

ه آتش چوبرا فروحت بسوزد نر و خشك

۲ آحر شاہ منشی کاہ کشی

۷ آدمی به سیرت است نه نصورت ، انسانیت به کمال
 است به محمال

آدمی دا آدمیت لازم است.

آدمی را بتی از علت نادانی نیست

۱۰ آدمی را نسب به هسر باید به بیدر

۱۱ آرزو بجوامان عیب نیست

۱۲ آرزو سر مایه مفلس است

۱۳ آری بانماق حهان میتوان گرفت

۱۶ آز بگذار و بادشاهی کن.

۱۵ آزمد پیوسته نیازمند نود.

### علامات

(م) علامت مؤلف

(ع) علامت (عرب) و كلمات مقابل آن كلماتى است كه مؤلف از امثال عرب ترجمه و اقتباس كرده ولى ساير كلمأت هركدام لفظاً يا معناً باكلمات عربيه مطابقت نمايد مربوط بعالم مؤلف بيست چه آنها عالباً از امثال سائرة فارسى و از متون كتب ادبى وغيره صبط و جمع آورى گرديده است.

۳۳ آنکه روزگارش به تنلیگذشت دوجار عسرت و پریشانی گشت

۳۶ آواز دهل شنیدن از دور خوش است ۳۵ آه صاحب دردرا باشد اثر

### 卷一条

۳۲ اجل برگشته میرد نه بیمار سخت ۳۷ احتیاج بحویشاوندان با اهل مصیبتی است عظیم ۳۸ احتیاط نصفش توان و نیمش گیاه است

۲۹ ادب از بی ادب آموز ۳۹

۰۶ اراث خرس به گفتار معرسد ۱۶۰ اراث خرس به گفتار معرسد

۱۱ ازین ستون تا آن ستون فرج است

٤٢ از اسب دو و از صاحبش جو

۴۶ از برای یك شكم منت دوگسرا بایدكشید ۶۶ از خدا بترس و از دیگران ایمن باش (م)

ه؛ از دروغ بپرهیر و از غرض و جدال بگریر

۶۶ از دعای گربه سیاه باران نمی آید

۲۶ از دل برود مرآبکه از دیده برفت

٤٨ اذ سوگند اعراض کن اگر هم راست باشد

آزموده را باز آزمودن خطا است.

۱۷ آسیا بنوبت.

17

۱۸ آعاذ عشق بیمادی است و انجامش مرک ۱۹ آفت عقل تملق است و آفت مروت دروغ ۲۰ آلوچه آلو نگرد ربک بر آدد.

۲۱ آمدن مارادت رهتن به اجازت
 ۲۲ آحاکه دوستی است تکلف چه حاجت است

۲۳ آمجاکه عیان است چه حاحب به بیاں اس ۲۶ آمجه را تدبیر نوان کرد برور زر میسر لشود ۲۵ آمجه بحود رمی پسندی مدیگران میسند

۲۶ آسچه بحمَّل توان کرد نقوت ممکن نباشد

۲۷ آحه بان پارهٔ نوان کرد به گیسهٔ سیم و زر نتوان کرد

۲۸ آسچه در دیگ است به چمچه می آید ۲۹ آسچه زمانگوید اعتمادرا نشاید

۳۰ آنراکه حساب پائه است از محاسبه چه بائه است ۳۱ آنراکه سحاون است چه حاجت بشجاعت

۳۲ آنکس که بی زر است چُونمرغ سی بال وپر است

۹۳ اعتبار آدمی بمآثر علم وادب است به مفاحل اصل و نسب

۲۶ اعتراف سادانی دانائی واقرار سانوایی نوانائی است

مه اهمی کشتن و بچه نگاهداشتن کار حردمندان نیست

۲٦ اگر بر آب روی حسی باشی و گر بر هواپریمگسی باشی دلی بدست آر تاکسی باشی.

۱۷ اگر نوانگری حواهی پسندیده کار باش
 ۱۸ اگر جور شکم سودی هیچ مرعی در دام صیاد
 نفتادی بلکه صیاد حود دام نمهادی

مهادی بلکه صیاد محود دام مهادی ۱۹ اگر چیر به دشمان بدهی به که از دوستان خواهی

۷۰ اگر حواهی از پشیمایی رسته گردی در دنبال
 هوای دل مباش

۷۱ اگر خواهی می الدوه باشی حسود مباش ۷۲ اگر حواهی در قمای تو محمد دروش بیکو شعار خود کن.

- ٤٩ اذكوزه هان برون تراودكه در او است
   ٥٠ از محقق تا مقلد فرقها است
  - ۱۵ از مکافات عمل عافل مشو
- از هس بد حر قعل بد بیاید و از طبیب باپائے
   حز قساد و بی باکی براید
- هم از هس پرور هروری بیاید و بی هررا سروری نشاید نشاید
  - ۱ز هرچه بگذری سحن دوست خوشتر است
- ه از هروردی کاری بر آید و هرمردی را عملی شاید .
  - ٥٦ اسب بدويدن جو خودرا زياد ميكند
  - o۷ اس خوشرو بیرگاهی سکندری مبخورد
    - ٥٨ اسب مجیب دا یک تازیا به س است
- ۹ اسی که به چهل سالگی سوقانش بندند برای
   میدان قیامت حوب است
- ۱۰ استعداد بی ترییت دریغ است و تر بیت با مستعد
   ضایع
- ۹۱ استفنا ملك راحتی است وماعت گشوراستراحت
   ۹۲ اسراف یکو بیست مگر در عمل خبر

اكر شبها همه قدر بودى شب قدر بقدر بو دی،

۸۵ اگر گناهرا ببحشند شرمساری هست. ٨٦ اگر يار اهل است كار سهل است.

۸۷ امات از دزد محوی.

\* امتحانرا گربه حورده

۸ کمر امروز توانی و بدانی فرداکه بدانی نتوانی ٨٩ . أميد در خالق بند به در خلايق.

ا میدها در با امیدی است.

با تظار بلا صعب تر از نزول بلا است. باندازه نگهدار که اندازه مکو است.

الدك الدك خيلي كردد قطره قطره سيلي. 1 Mil عِهِ ﴿ ﴿ وَاللَّهُ بِنَقْدِيرِ وَنَدِيرِ بِهِتْرَكُهُ بِسِانٍ بِيَنْقَدِيرِ وَ الله تديير

السان آزاد خلق شده است ومجبور بعبوديت خلق نيست. (١)

**٣** انسان بآرزو زنده است.

<sup>(</sup>١) اين سحن عالى مقام از سحـان امير مؤمـان على عليه الــــلام است.

 اگر خواهی راز تورا دشمن نداند با دوست خود مگوی

۷۶ اگر خواهی سرت بجای خود ماند سرنگهدار ۷۵ اگر خواهی فریفته نشوی کار ناکرده کرده مشمان

۷۱ اگر خواهی که بر تو دقیقه نگیرند تو برخود بگیر

۷۷ اگر خواهی که درمیان خوبان گزید، باشی کرم پیشه کن.

۷۸ اگر خواهی که زندگی آزادگان یابی آز و

هوسرا پس سرکن. ۷۹ اگر خواهی که قدر تو بلندگردد قدر مردان شناش.

بساس. ۸۰ اگر خواهی همه کس دوست نو باشد کینه هیچ کس در دل مگیر

کس در دل مگیر ۸۱ اگر داری طرب کن وگر نداری طلب کن. ۸۲ اگر دروغ میرهاند راست رهاننده تر است. ۸۳ اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش. ۱۱۳ باعبان را وقت میوه گوش کر میباید

۱۱۶ با فاسق متواضع نسر بردن بهترکه با عابدمتکبر مصاحبت کردن

۱۱۵، بالای سیاهی دیگی نیست

۱۱۶ با مار بد زیستن از آن بهترکه بناکام در یار بد کر ستن.

۱۱۷ با مردم دانا از در حیله در آمدن جنان است که آب در هاون سائندن (م)

۱۱۸ با هرکه بدی کردی نا دم مرک از اویبدیش

١١٩ با هم جس مأبوس باش نه با ماجس

١٢٠ ببحش ومنت مه كه نعع آن بتو بازگردد.

۱۲۱ بپرهیر از بادایی که خودرا دانا شمرد

۱۲۲ بچوگان همت نوان برد گوی.

۱۲۳ بحت جون واژگون شود بالوده دىدان شكىد

۱۲۶ جعواری مردن سی بهتر از خوار شدن نزد دو مان است

١٢٥ بد بودن بهتر كه با بدان نشستن.

١٢٦ بدتر از كفر ابليس.

٧٧ انسان بنده احسان است. ٨٨ انسانيت بصورت بيست بصفا است.

٩٩ الصاف بالاي طبيعت است.

١٠٠ إنصاف كَيْكُونْرِينَ صَفَّاتَ اسْتُ. ١٠٠١. الكثبت بدركس مزن تا درت به مشت نكوبنه

١٠٢ أول استشاره آلكه استخاره.

. ۲۰۳ ، اول آندیشه و آنگهی گفتار. اول يند آنگه بند.

باشي \* اول رفق آنگه طریق ١٠٥ اول طعام آلکه کلام. ابی آذ و

\* ~ \*

مردا

۲۰۶ با نوکل زانوی اشتر بید. ۱۰۷ با درد بساز تا مدرمان برسي.

١ ۱۰۸ یا دوستان مروت با دشمنان مدارا. ۱۰۹ بار سبک زود ىسرل میرسد.

۱۱۰ بار محنت حود به که بار منت 'خلق. ۱۱۱ با صالحان نشین تا صالح شوی.

۱۱۲ باصرار همه کار مینوان کرد.

- ۱٤٠ برده ويران خراج و عشر باشد.
- ۱٤١ بر سيه دل جه سود خواندن وعظ.
- ۱۶۲ بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود بر تو بحشاید.
- ۱۶۳ سرکاری که هسردا از ارتکاب آن منع تنوانی دیگری را عقاب مکن.
- ۱٤٤ مركت در حركت است و سعادت در محاهدت
- ۱٤٥ بركده به آن ريش كه در دست زنان است
  - ١٤٦ برگذشته افسوس نمی شاید خورد.
    - ۱٤۷ بر مادر حکم نتوان کرد
    - ۱٤۸ برهنه فارغ است از درد و طرار.
    - ۱٤٩ بررگواري در حاجت روائي است.
      - ۱۵۰ بزرکی بامدت بحشندگی کن.
      - ا بردی ایا با این این این
      - ۱۵۱ بزرگی بعادات پسندیده است.
        - ۱۵۲ بزرگی بعقل است نه بسال.
          - ۱۵۳ بزرگی خرج دارد.
  - ۱۵۶ بزرگی در درویشی است و راحت در قناعت
    - ۱**۵۵** برور زر توان از هرگونه خطرگذشت.
    - ١٥٦ سا مراد كه در ضبن با مرادي ها است.

۱۲۷ بدترین بدان آن است که عدر سذیرد وکیه عذر خواه در دل گیرد.

۱۲۸ بدترین دوست دوست دروغگو است

۱۲۹ مدترین مردمان کسی است که دل دانشمدان را به تیغ زبان محروح کند.

١٣٠ بدخواه كسان هيچ بمطلب برسد.

۱۳۱ مدخوی در چنگ دشمنی گرفتار است که هر کجا رود از چنگ عقوبت او خلاصی بیابد.

۱۳۲ بد کردار بد الدیش باشد.

۱۳۳ د مکن که بد افتی چه مکن که خود افتی. ۱۳۶ برادران جنگ کند ابلهان باور

۱۳۵ برادر که در بند خویش است نه برادر و به خویش است.

۱۳۶ برای کسی بمیر که برایت تب کند.

۱۳۷ رای نهادن چه سنگ و چه زر.

۱۳۸ برخی سخنان سودمىدتر است از باران و پاره زیامکارتر از شمشیر بران

۱۳۹ بر دوستی دوستان اعتمادی نیست تا چه رسد به تملق دشمنان

- ۱۷۰ بده که بحرید و بعروشند آزادتر از بیده شکم است.
  - ۱۷۱ بنزدیک من صلح بهتر که جنگ.
  - ۱۷۲ بىياد ملک ىىس تىغ استوار ئىست
    - ۱۷۳ نوم از ترییت هزار دستان نشود.
  - ۱۷۶ وی مشک پنهان سمیماند.
  - ۱۷۵ مهترین آثار آنار علم و ادب است.
    - ۱۷۱ بیک دست نتوان گرفتن دو به.
      - ۱۷۷ می حیائی مدترین قبایح است.
  - پ عیب خدا است.
  - ۱۷۸ بیمار بودن آسان ترکه سمار داری کردن.
    - ۱۷۹ بیماری به از بیکاری است.
- ۱۸۰ بی یار وفادار نه از عمر لدتی است و به در زندگایی راحتی

### 後心事

۱۸۱ یا فشردی بردی.

۱۸۲ پای ازگلیم خود درازتر مکن.

۱۵۷ بسحن ابله می گیرند آثارها.

۱۵۸ سیار بد باشد که از بد بدتر است.

۱۵۹ بسیار دان بسیار گوی میشود.

۱۲۰ نسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول.

۱۳۱ بعد از خرابی بصره.

۱۹۲ بعد نومیدی بسی امیدهاست.

۱۹۳ بمروتسی کسی سزاوار است که گیشی اورا بر تری داده.

۱۹۶ بقای سلطت باکفر ممکن است و با ظلم وبیداد محال

۱۳۵ بگرسگی مردن بهتر که نان فرو مایگان خوردن.

۱۶۶ بگفتهٔ خود کارکن تا بگفتهٔ نوکارکنند. ۱۶۷ بمرگ خربود سگرا عروسی.

\* بمرگ عدو شادمانی خطا است.

۱۹۸ بناکام مردن از آن بهترکه زیر منت و زور رفتر (م)

۱۳۹ بنا مهاده دست نرسد و چیر نهاده هرجاکه باشد برسد.

### 卷二条

۱۹۷ تا يريشان نشودكار بسامان برسد.

۱۹۸ تا تریاق از عراق آرمد مار گزیده مرده باشد.

۱۹۹ تا تمورگرم است نان توان بست.

۲۰۰ تا جان بر خطر تنهی در دشمن طفر سابی.

۲۰۱ تا حای مدایی یای مه.

۲۰۲ تا حوایی دمرا عنیمت دان.

۲۰۳ تا دا به نیفشانی خرس بربگیری

۲۰۶ تا رسج مبری گسح نیابی

۲۰۰ تا شب بروی روز بجائی نرسی

۲۰۶ تا صلح توان کرد در جنگ مکوب.

۲۰۷ تاکار بزر برآمد جان در خطر افکندن نشاید

۲۰۸ تاکه دستت میرسدکاری بکن.

۲۰۹ تا مار راست نشود بسوراخ برود.

۲۱۰ تا نباشد چوب نر فرمان نبردگاو و خر.

۲۱۱ تا نباشد جیزکی مردم نگوید حیزها.

۲۱۲ تا نشوی پیر مدایی که جیست.

۲۱۳ تا نیکو بیندیشی مگوی

۱۸۳ بای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان در بوستان.

۱۸۶ پای دیوارکندن و ساکت نشستن کار خرد. مندان بیست.

۱۸۵ پرخوری آفت هوش است.

۱۸۹ پرده مردم مدر تا پردهات ماند بجای ۱۸۷ د گوئی دشمن کار است.

۱۸۸ پرهیزکن از صحبت پیمان شکنان.

۱۸۹ پشه چو پر شد بزند پیلرا.

۱۹۰ پشیمایی چه سود چو در اول خطاکردی.

۱۹۱ پشیمانی سودی مدارد.

۱۹۲ پنح انگشت برابر نیست.

۱۹۳ پنحه با شیر و مشت با شمشیر زدن کارخردمندان نیست.

۱۹۶ پنجه با غالب انداختن نه مصلحت است و پنجهٔ معلوب شکستن نه مروت.

۱۹۵ پوست کلفت تر از خر.

۱۹۶ پیکان از جراحت بدر آید و آزار درد دل بماند

۳۳۱ تلیحی امدك که شیرینی بسیار بار آورد به از شیرینی امدك کزو تلحی بسیار زاید.

۲۳۲ تدرستان را نائد درد ریش.

۳۳۳ تسها مایی چو یار نسیارکشی.

۳۳۶ تواصع پیشهٔ بزرگان است و نکبر شیوهٔ فرو مایگان (ع)

۲۳۵ تواصع ذگردن فرازان نکوست

۲۳۲ نوانگر می همر درویش است و درویش هنرمند عمی (م)

۲۳۷ نوانگر حاهل زر اندود است و فقیر عارف کوم حاک آله د.

۲۳۸ تو به قمار باز بی یولی است.

\* توبه گرگ مرگ است.

توکل کن تا بایی رستگاری.

۲۳۹ نیری که از کمان برفت بر سی گردد.

۲۴۹ سیری که از خال نرفت بر سی کردد.

۲٤٠ تيمار غريبان سب ذكر جميل است.



۲٤۱ ثابت فدم ماش و غم روزی محور.

۲۱۶ تا هیزم بر جای است آتش نمیرد.

۲۱۵ تمخم دزد شتر دزد می شود.

۲۱۶ تحم محت هر که کارد ربح دل بار آورد ۲۱۷ تربیت ماهل را چون گرد کان بر گند است

۲۱۸ ترس برادر مرگ است.

۲۱۹ ترسو هرگز بمراد دل برسد.

۲۲۰ ترک عادت موحب مرض است.

۲۲۱ نرک فرصت مورث اسف است

۲۲۲ تعارف آمد و بیامد دارد.

۲۲۳ تمحیل بد است و لیکن درکار خیر بیکو است ۲۲۶ تمجیل مکو نیست مگر در دو مقام نواحتن مهمان و برداختن وام

۲۲۵ تعجیل و شتابرا حسران بی شمار است

۲۲٦ تعريف آن است كه دشمن بكد .

۲۲۷ تعریف خودکردن پىبه خائیدن است.

۲۲۸ تقدیر چه سابق است تدبیر چه سود

۲۲۹ تکلفگر نباشد خوش نوان زیست.

۲۳۰ تکیه به حبارکن تا برسی بر مرام

۲۵۲ جواسردی که جورد و بدهد به از عابدی که روزه بگیرد و بنهد.

۲۵۷ حوالی دا بحضاب و ثروت را بآرزو و علم دابدعا تحصل نتوان سود.

۲۰۸ جود ماخواسته دادن است چه پس از خواستن دادن یاداش خواهش باشد.

۲۵۹ جودکن و منت سه تا نام نیک بر آدی (م).

۲۲۰ جور استاد به ز مهر پدر.

٢٦١ حويده يابنده است

\* جهامدیده بسیار گوید دروغ.

۲۲۲ جهان گشتن به از جهان خوردن است.

## 後 ラ 歩

۲۹۴ چاه کن همیشه در چاه است.

۲۹۶ چراغ به ته خود نور نمیدهد.

۲۹۰ چراغ دروغ بی فروغ است.

۲۲۶ چراغ دزد خواب پاسبان است.

۲۲۷ چراغی که بخانه رواست به مسجد حرام است

۲٤٢ ثابت قدم لصحبت بديد نشود

۲٤٣ ثبات رأى نمايد خيال كار درست.

۲٤٤ ثبات زيباترين صفات است.

۲٤٥ تمر از درخت بيد بايد اميد داشت

۲٤٦ ثوال راه بخانه خود میبرد.

### ₩ 7 ₩

۲٤۷ جای بروکه ترا بخوانند نه حائیکه از درت برانند.

۲٤٨ جائي كه آفتاب نتابد طيب مي آيد.

۲٤٩ جائي که نمک خوري نمکدان مشکن.

٠٥٠ جاهل حاهلرا ستايد و از عالم نفرت مايد.

۲۵۱ جد همه روزه حان مردم بحورد و هزل همه ساله آب مردم ببرد.

۲۵۲ جنگ اول به از صلح آخر است.

۲۵۳ جنگ را شمشیر مکند و معامله را بول.

۲٥٤ جواب ابلهان خاموشي است.

۲۵۵ جوانمرد کسی است که نمیگوید و میکند.

۲۸٤ حرفت مرد زبيت مرد است

۲۸۵ حرف حسابی جواب ندارد.

٧٨٦ حو ف حق تلخ است.

۲۸۷ حرف راسترا از سجه باید شند.

۲۸۸ حوف شندن ادب است.

۲۸۹ حرفی که از دهان در آید گرد حهان برآید. و ۲۹ حرکت از نو برکت از خدا.

حریص با جهانی گرسنه است و قامع بنانی سیر 791 حریص دایم در عم است میقدر دارد بدارد 797

کم است

۲۹۳ حریص همیشه محروم است ٢٩٤ حريف باخته همبشه از بحت خود ما لان است

۲۹٥ حساب بمثقال دوستي محروار.

۲۹۶ حساب حساب کاکا برادر حساب محواهی جان آدم

۲۹۷ حسادت دوست از ضعف دوستی او است (ع).

حسد آتشی است که چون بر افروزد تروخشك نسو ژد.

حسن اخلاق برفتار خوب استنهبگفتارمرغوب

۲۲۸ چراکسی از کاری پشیمان گردد که یکبار دیگر از آنکار پشیمان شده باشد؟ ۲۲۹ چشم مبین و دل مخواه.

۲۷۰ چون نرمدا مور میحورد.

۲۷۱ چو به گشتی طبیب از خود میازار. ۲۷۲ چو دحلت نیست خرح آهسته تر کن. ۲۷۳ چو مام سگ برآری چوبی بدست آر.

۲۷۶ چون حشم زند شعله تر و خشک بسوزد.

۲۷۵ چون در امضای کاری متردد باشی آن طرف اختیار کل که می آزارنر ماشد.

۲۷۳ چون دزدان بهم افتند کا لا طاهر شود. ۲۷۷ چون دشمن را در بند یافتی امانش مده.

۲۷۸ چون شاخ خلاف با لا رود همه حنجر بارآورد ۲۷۸ حون قضا آید طلب ابله شود.

> ۲۸۰ چېرې بحور، جيزې بده، چيرې بنه. ۲۸۱ چه ي که عوض دارد گله بدارد.

۲۸۱ چیری که عوض دارد گله مدارد. ۲۸۲ حرام از هر راهی که آید میرود. \* حرام محورم شلخم ؟

۲۸۳ حرفت آموز نا از حرقت افلاس نسوزی.

۳۱۴ حیف باشد بدشواری یاری بدست آوردن و بآسایی ار دست دادن

### 横づ夢

حائل بهمه حال مردد است و خدای و خلق از او باحشود

١٥٥ حائر همواره حائف است.

۳۱۲ حالهٔ دوستان بروب و در دشمیان مکوب.

حاله دروعگو آتش گرفت کس باور بکرد. \*

خابه فاصی گردو بسار است اما حساب دارد WIV

خامه که ما دو کدمانه ماشد خاک تا دزانه ماشد 414 خاموشي به که حواب سخت. 419

• ۲۲ خاموشي را شعار حود كن.

٣٢١ خاموشي عين حواب است.

خبری که دایی دلی سازارد تو حاموش باش تا 477 دیگری سارد

> خدا در گر اما سخت گر است 444

خدارا كسى بديده بدليل عقل شاخته اند 44 5

٣٢٥ خدا مداند مي تواند

.٠٠٠ حسن نديير نصف معاش است.

۳۰۱ حسود از نعمت حرّ, بخیل است و مردم بی گنامرا دشمن

۳۰۷ حسود به مقصود نرسد

۳۰۳ حفظ جان واجب است و حفظوطی از آن واحب تر

۲۰۶ حق به حقدار میرسد

سر حق جل وعلا می بیند و می بوشد همسایه نمی بیند و میحروشد.

٣٠٦ حق شمشير بران است

٣٠٧ حق كوى اكرچه تلخ باشد.

۳۰۸ حق همواره منصور است و باطل پیوسته مقهور ۳۰۸ حکمت به لقمان آموختن بی ادبی است.

۳۱۰ حکمت کال نفس است و زر زبور تن

۳۱۱ حکیم آناستکه بجهل خود مقر باشد وجاهل آنکه بعلم خود مغرور (م)

۳۱۲ حکیمی که با حهال در افتد ماید توقع عزت ندارد

\* حيا حصار ايمان است.

۳۶۲ خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو ۳۶۳ خوب گوش نا خوب شنوی.

۳۶۶ خود آرائی عادت زنان است به مردان میدان میدان میدان میدان میدان خود مین خدا بین نباشد

۳۶۳ حود پسدی جان من برهان نادایی بود. ۳۶۷ حود کردهرا تدبیر نیست

۳٤۸ خوش آیچاهی که آب از خود بر آرد.

۳٤٩ خوش آمد كوى را بر خود راه مده. ۳٤٩ خوش آمد هم كه را كفتي خوش آمد

۳۵۰ حوس امد هم ندرا نسی خوس است. ۳۵۱ خوش اصل خطا نکند و بداصل وفا نکند.

۳۵۲ خوشبحت کسی که از زمانه بند کرفت (م)

۳۵۳ خوشبحت کسی که خورد و کشت و بدبیحت کسی که مرد و هشت

۳۵٤ خوشحوى هميشه خوش معاش است.

۳۵۰ حوشروئی کلید دلها است

۳۵۶ خوش عالمی است نیستی هرجاکه ایستی کس نگوید کیستی

۳۵۷ خوش معامله شریک مال مردم است.

۳۵۸ خوکیری از عاشقی بتر بود

۳۲۳ خدا یکی. خانه یکی. یار یکی.
۳۲۷ خر باربر به از شیر مردم در

۳۲۸ خرح بالدازه دخل است.

۲۲۹ خر چه داند لذت قىد و سات. ۲۳۰ خر حفته جو نمي خورد

۳۳۱ خردمد با بیحرد پیکار نکند و هوشیار با مست کارزار

۳۳۳ خردمند باش تا نوانگر باشی.

۳۳۳ خردمند طالب کمال است و مادان خواهان مال ۳۳۶ حرده بین بزرگ زیان است.

۳۳۵ حرمن سوحته. سوخته خرمن خواهد
 ۳۳۳ حفته را خفته کی کند بیدار

۳۳۷ حفته را خعته کمی کند بیدار ۳۳۷ خلق بیک از بررگان است

۳۳۸ خواری ز طمع حیزد و عزت ز قناعت ۳۳۹ حواستن دل دادن دل است

۳۶۰ خوان بزرگان اگرچه لذید است خردهٔانبان خود لذیذنر.

۳۶۱ خواه سُنگ بر شیشه زن حواه شیشه بر سنگ که در مهدو حال شیشه خواهد شکست ۳۷۶ در حالت آسایی بدست آر تا در وقت گرفتاری ترا بکار آید

۳۷۰ در خانه اگر کس است یک حرف بس است ۳۷۰ در خانهٔ مور شبنمی طوفان است

۳۷۷ درخت کاهلی کفر بار آورد

۳۷۸ درد کوه کوه میآید مو مو میرود

۳۷۹ در زحت سبت است

۱۰ در دیزی باز مامد حیای گربه کجا رفت

۳۸۰ در سحتی صبر پیشه کیر

۳۸۱ در صرورتها صبر باید نمود.

۳۸۲ در طریق دوستی ثابت قدم چون خاک باش

۳۸۳ در عفو لذتی است که در انتقام نیست.

۳۸۶ در عیب نظر مکن که بیعیب خدا است

۳۸۵ درگذر تا از تو درگدرند

۳۸۲ در مثل مناقشه نیست

۳۸۷ در محنت نصفت صبر موصوف باشید و در نعمت بادای شکر معروف.

۳۸۸ در مزرع دهر هرآن چه کاری دروی ۳۸۹ درمیان حنگ درخ مشخص میکند

- ٤٠٦ دست شکسته کار می کند دل شکسته کار نمیک.د.
  - ٤٠٧ دست شكسته وبال كردن است.
- دسمن بملاطفت دوست بگردد بلکه طمعزیاده کید.
  - و.ع دشمن داما به از مادان دوست
  - ٤١٠ دشمان در زبدان دوست می شوید.
  - ٤١١ دشمل نتوان حقير و بيجاره شمرد -
    - ۲۱۲ دل آزرده را سحن سحت است.
  - ۶۱۳ مل بدل راه دارد.
- ۱۱۶ دل دوستان آزردن مراد دسمنان آوردن است ۱ کستاری این است
  - ۱۵ دلی که بوفا رود بحفا نرود
    - ٤١٦ ديا دار مكافات است.
    - ٤١٧ دنيا مزرعه آخرت است.
- ۱۸۸ دو چیز محال عقل است: خوردن بیش ازرزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم.
  - **۱۹** دود از کنده بر میخیزد
    - ٤٢٠ دوري و دوستي

۳۹۰ درمیان دو کس دشمنی میفیکن که ایشان چون صلح کند تو درمیا به شرمسار باشی ۳۹۱ درودگری کار بوزنیه بیست

۳۹۲ دروغ گفتن به ضربت شمشیر ماند اگر نیز جراحت درست شود نشان همحمان بماند

> ۳۹۳ دروعگو حافظه ندارد ۳۹۶ دروعگو دشمن حدا است

۳۹۵ دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگبز

۳۹٦ درویش بقناعت به از توانگر به بضاعت ۲۹۷ درویش در قافله اسم است.

\* درویش هر کجا که شب آید سرای او است.

۳۹۸ دریا بدهان سک نجس نکردد.

۳۹۹ دریع سود ندارد چو رفت کار از دست. ٤٠٠ دری نداری دربان چه میکنی ۹

۱۰۶ دزد طالب بازار آشفته است.
 ۲۰۲ دزد باگرفته سلطان است

. ۲۰۳۰ دست بالای دست بسیار است.

٤٠٤ دست تنكى سحت تر از دل تنكى است.٤٠٥ دست دست را مى شناسد.

۴۳۳ دوکس مردند و تحسر بردند: یکی آنکه داشت و حورد و دیگری آنکه توانست و نکرد

٤٣٤ دولت اگر پديد آيد بدآنچه بايد راه نمايد.٤٣٥ دولتی بهتر از عقل و علم نيست.

۴۳۶ ده درویش در گلیمی محسبند و دوپادشاه در اقلمی نگستند.

٤٣٧ دهي آبادان به که صد ده ويران.

۲۳۸ دیدار دوست راحت حیات است و دوری او زهر ممات

٤٣٩ ديدار بار ما متناسب جهنم است.

٤٤٠ دیده دوسنی از دیدن عیب باییا است.

٤٤١ دير آي و درست آي.

٤٤٢ ديو آزموده به از مردم با آزموده.

٤٤٣ ديواررا موش است و موشرا گوش. ٤٤٤ ديوانه نکار خويش هشيار است.

333 دیوانه نکار خویش هشیار است. 633 دیوانه جو دیوانه بیند خوشش مآید.

دیوانه جو دیوانه بیند خوشش میآید.
 دیو جون بیرون رود فرشته در آید.

۶۶۶ دیو جون بیرون رود فرشته در آید. ۶۲۷ دیه در عاقله اس*ت*  ٤٣١ دوست آن است که با تو راست کويد نه آبکه ً دروغ تورا راسب الگارد.

۲۲۶ دوستان در زندان بکار آیند که بر سفره همه دشمنان.

٤٣٣ دوست خود مدان هر آن کسررا که دشمن دوستان نو باشد.

٤٣٤ دوست را چندان قوت مده که اگر دشمنیکند بتواند.

٤٢٥ دوست روز حكومت بسيار است.

٤٢٦ دوست وفاكيش بهتركه خويش جفا انديش. ٤٢٧ دوست همهكس دوست هيچكس نيست.(م)

. ۲۸۸ دوستی با مردم دانا نکوست.

٤٣٩ دوستی بیجهت ممکن است و دشمنی بیعرض محال

۴۳۰ دوستی را که معمری فرا چنگ آرند نشایدکه سکدم بیازارند.

**۲۳**۱ دو صدگفته چون نیم کردار بیست.

٤٣٢ دوکس دشمن ملک و دين اند: پادشاه بي حلم و زاهد بي علم. **۲۰** رحم نواز باش نا محتشم باشی.

٤٦١ رد احمان غلط است. ٤٦٢ رد دشمر قبول دوست است.

۲۲۴ رستگاری در راستی است.

۲۶ رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار.
 ۲۵ رعیت از رعایت شاد و مملکت از عدالت آباد

گردد. ٤٦٦ دفت ريش بيارد سبيلشرا هم ماخت.

٤٦٧ دفتن و لشستن به ز دویدن وکسستن ٤٦٨ دنح خود و راحت یاران طلب.

۲۱۹ درج دیگرانرا صابع مکن تا رنج تو صابع سگردد

٤٧٠ دنج راحت دان چو مطلب شد بزرگ . ٤٧١ دنگ و رخساره خبر ميدهد از سر ضمير

٤٧٢ دوحرا صحبت ناجنس عذابي است اليم.

۴۷۳ دوزی بپای خود از در کس درون بیاید. ٤٧٤ دوزی کس کس نمی خورد

٤٧٥ روى زيبارا حاجت بمشاطه بيست

# 乗う夢

٤٤٨ ذكر حق دلرا منور مى كىد
 ٤٤٩ ذكر حير و ثنا به از توانگرى و غنا.
 ٤٥٠ ذكر كدورت كدورت ميآورد.

### 乗り乗

دازی که مهان خواهی با دوست مگوی شاید که مرآندوسترا دوستی باشد.

**۴۵۲** راستی از تو ظفر از کردگار.

۴۵۳ راستی که بدروغ ماید مگوی.

٤٥٤ راستي موحب رصاي خداست.

ده داستی و راستگاری سبب ایمنی ورستگاری است.

دأی بیقوت مکر وفسون است و قوت بیرأی جهل و جنون.

٤٥٧ رحمت بكفن دزد قديم

دحم کردن بر بدان ستم است بر سکان و عفو سمو دن ظالمان حور است بر مظلومان.

٥٩٤ رحم كن تا رحم ييني.

وع ذكوشش مشكلها آسان و خارستان كلستان الستان الستان الستان الستان الستان الستان الستان السيان السيا مي شو د . ۳

۴۹۳ زمانه با تو نسازد تو با زمانه ساز.

٤٩٤ زمين دا از آسمان نثار است و آسمان دا از زمين

٤٩٥ زن نا نزائيده بىكانه است.

٤٩٦ ذنهاد کسي دا نکي عيب که عيب است

زور بکشتن دهد زر بجهنم برد £4Y

٤٩٨ زير كاسه نيم كاسه است

**٤٩٩ زيره بكرمان مي برد** ,

٥٠٠ زينت زن بعفت است و جمال و آرايش مرد بغورت است و کال.

٥٠١ زيور ادب بهتر كه جل ذهب.

### \* " \*

سالی که نکوست از بهارش پیداست.

 محاوت نشانه بحتیاری است و سرمایه کامکاری ۵۰۶ سحت دلی از سیری خیزد.

٥٠٥ سحت ميگيرد حهان بر مردمان سخت كوش

# ₩ ; \*

٤٧٦ ز امتحان حال هركسي شود معلوم.

٤٧٧ زبان ترجمان دل است.

٤٧٨ زبان خوش ماررا از سوراخ بیرون میآورد.

٤٧٩ زبان در دهان پاسان سر است.

٠٨٠ زبان سرخ سر سبز ميدهد مرباد.

٤٨١ زحت بود درویش را باکه چو مهمان در رسد

٤٨٢ زحم تير بر تن است و زحم سحن بر حان.

۸۳ زحم ربان سوزان تر که زخم سنان

٤٨٤ زر از معدن بكان كندن بدر آيد.

ه دردا دوست سیاد است و زر داررا دشمن مشمار.

۱۸۶ زر زر آرد کنج کنج.

٤٨٧ زر سعيد از براى روز سياه

٤٨٨ زرى كه پاک شد از امتحان چه عم دارد.

٤٨٩ زعشق تا بصبورى هزار فرسك است.

۹۶ زکوة مال مانفاق است و زکوة علم مارشاد.

**۱۹**۶ زکوة مال مدر کن که تا<sup>۰</sup>بلا مرود.

۵۲۶ سرکه مفت شیرین تر از عسل است.

۲۵ سرمایه بآرزوی سود بسیار از دست مده.
 ۲۲ سزای گراهروش نخریدن است.

۵۲۷ سرای دراهروش هخریدن است. ۵۲۷ سعی و نصیب باهم توأم است.

**۵۲۸** سکوت موجب رضاست.

۲۹ سگ بقلادهٔ رنگین شکار نکند.

۰۳۰ سگ حق شاس به از آدمی باسپاس. ۱۳۵ سگ در خابه صاحش هار است.

۳۲ سکرا اگر بدریای هفتگامه بشویند پاک نشه د.

**۳۳ه سگرا شناسند بروی خداوید.** 

۵۳۶ سک زرد برادر شغال است.

**٥٣٥** سلامت در خموشي است.

**۵۳۱** سلامت در کمار است

۵۳۷ سلیقه که نیست جان در عذاب است.

۵۳۸ سک ججای خود سنگین است.

ه ه سنگ بزرگ برداشتن علامت نزدن است. ه ه ه سنگ روی یخ.

۱٤٥ سنگ سنگ را می شکند.

۵۰۶ سخن آبه مرد سحنگوست.

٥٠٧ سخن از سحن خنزد. ٥٠٨ سحن اكر زراست سكون كوهي است

**۹-۵** سحن بد از شمشیر بریده بتر است ٥١٠ سحن نا نسسد ل بسته داد.

٥١١ سحن چين دشمن همحنس خود است ۱۴ سحر حین شریک شیطان است و دشمن انسان

۱۳/۰ سحر کز دل آبد شود دلندر. ١٤٥ سحن كواه حال كوينده است

٥١٥ سخر نا انديشده حون زر باستحده است. ٥١٦ سر انجام حله گرافناري است و فرجام مکر

و غدر ندامت و خاکساری ٥١٧ سر المجام قمار ادبار است و فرجام ستمنا گوار

٥١٨ سر يده و سر مردم مسيار. ٥١٩ سر يركباه بالاي دار نميرود

۲۰ سر بیری معرکه کبری ٥٢١ سر خود با زن مگوي.

۲۲ه سرزنش وجدان سختتر که درد بهدرمان (م) مرس سرش را خواست دوا کند چشمش کور شد

٥٥٦ شجاعت بگفتار نيست بكردار است.

شتر در خواب بیند بنیه دانه.

۷۵۵ شدت نیکان روی در فرج دارد و دولت بدان سر در نشیب.

۵۵۸ شراب معتدا قاصی هم میخورد.

٥٥٩ شرط است كه شرطدا بپايان ببرند.

۳۲۰ شرط توانگری اهاق و چانه بینوائی شکیبائی
 ۱. -

\* شر مک دزد رقبق قاقله.

٥٦١ شكر نعمت معم اطهار نعمت است

٥٦٢ اشكر بعمت نسبت آورد.

**۵۲۳** شکم خالی صفای دل است.

همهٔ مشیری چون راستی و باوری چون درستی میت

٥٦٥ شمعرا كه سركيرمد روشنتر شود.

٥٦٦ شنيدن کي بود ماتند ديدن

۵٦۷ شیر آدمی در بهتر که پادشاه ستمکر.۵٦۸ شیر از مورجه میگریزد.

٥٦٩ شيطان با مخلصان سمى آيد و سلطان بامعلسان

۲۶۵ سنگ کوچک سر بزرگ را میشکند.

سودا برضا خویشی بحوشی

**۱۹۵۰** سوداگر پنیر در شیشه میحورد.

۵۶۶ سود اگر خواهی از امدازه زیادت مطلب.
 ۵۶۵ سودای اولی نبکو است.

**۵٤٦** سود ماکرگده در جهان بسیار است.

02۷ سوگند دروغ بنیاد عمروا برناد دهد.

۵۶۸ سه چیز بی سه چیز پایدار نماید: مال بی تحارت علم بی بحث. ملک بی سیاست

٥٤٩ سياست بقدر جنايت است

من سیر خبر از گرسنه ندارد. سواره از پیاده.

۱۵۰ سیلی نقد به از حلوای نسیه.

مرم سیم بخیل وقتی از خاک بدر آید که او خود محاک رفته باشد.

# ₩ ش ﴾

ههه شاهنامه آخرش خوش است. ههه شب خیز باش تاکامروا باشی. ههه شتر بار میبرد و خار میحورد.

#### BIOCHIC CONTROL ( ) BIOCHIC CONTROL CONTROL

۵۸۶ صید از پس صیاد دویدن مره دارد.
 ۵۸۵ صیدرا چون احل آید سوی صیاد رود.

#### ﴿ ض ﴾

٥٨٦ صامن دست ىكىسه مىباشد٥٨٧ ضامن را بدل صامن ميگيرىد.

۵۸۸ صامن روزی شده روزی رسان

مهره ضامن مشو و امات ازکس مستان.

. ۵۰ ضرر بهسگام به از مفت بی هنگام. ۸ ۵۰ ضرورت اولی تر که مطبوع (م)

۵۹۱ صرورت اوی تر که محبوع را) ۵۹۲ ضرورت مادر اختراع است.

٥٩ صرورت مادر الحراع است.

۳۹۰ صعیف نواز باش تا همه جا محترم باشی. کرات میاد در کار این ا

هٔ ۵۹ صعیفی که با قوی دلاوری کند یار دشمن است در هلاک خویش

ه ٥٥ صيافت پای پس هم دارد.

٥٩٦ ضيافت خور خوش آمدگوی میباشد.

### 毎 戸 拳

\* طاقت مهمان بداشت خابه بمهمان گذاشت.
 \* طالع اگر داری برو به پشت بخواب.

### ₩ 00 €

٥٧٠ صاحب درد باش تا بدرمان برسي.

۷۱ صاحب داه کنار داه

۷۷ه صاحب هنر بهیچ مکانی عریب بیست.

۵۷۳ صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دادد.

۵۷۶ صبررا خاصیت بسیار و منفعت بیشمار است. ۵۷۵ صبور باش تا بامیدی رسی.

۲۷۵ صحبت با اهل تا بحان است و با نا اهل ناب. حان

٥٧٧ صحبت بد اصل شاهرا بده و بندهرا سرافكنده مي سازد

٥٧٨ صحبت نيكانت اذ نيكان كند

٥٧٥ صد جان فداى آنكه دلش ما زبان يكى است. همه صدقه بصدق است.

٥٨١ صدقه راه بخانه صاحبش مي برد.

٨٨٥ صلاح مملكت خويش خسروان دانىد.

۵۸۳ صیاد بیروزی در دجلهٔ ماهی نگیرد و ماهی بی اجل در خشکی نمیرد

# ₹ 3 €

۲۱۳ عادت طبیعت ثانوی است.

٦١٤ عاشقي را صبر مي بايد به لاف

۹۱۵ عاصی که مخدا دست بردارد به از عابدی آکه کیر در سر دارد.

٦١٦ عاميت در حال است نه در جاء و مال

٦١٧ عاقبت انديش بايد بود.

عاقبت کرک زاده کرک شود.

٦١٨ عاقل دوبار. گول نمي خورد.

7۱۹ عالم بی عمل درخت بی بر است و زاهد بی علم خانهٔ بیدر.

٠٢٠ عالم معاند بهتر است از جاهل منصف.

۱۲۱ عدو شود سبب خیر کر خدا خواهد.

۲۲۲ عذر بدنر از کیاه.

۹۲۳ عرض خود میبری و زحمت ما میداری.

٦٢٤ عطايش را بلقايش نوان بخشيد.

٦٢٥ عقل كه نيست جان در خطر است.

٦٢٦ عقل و دولت قرين يكديگرند.

٥٩٨ طبيب آنستكه بسرش آمده باشد.

۹۹ طبیب مهربان از چشم بیمار میافتد.

۹۰۰ طعمه هم مرغکی انجیر نیست۹۰۰ طمع سه حرف است و هرسه میان تهی است.

۲۰۲ طمع کتنده دا دنگ و دو زرد است.

٣٠٣ طول كلام مايه تضييع وقت است.

### \* 4 }

۲۰۶ ظالمی نیست که بظلم ظالم دیگر گرفتار نشود
 ۲۰۰ ظرافت آتش افروز جدائی است.

۳۰۳ ظرافت بسیار کردن هنرندیمان است و عیب حکیمان.

٦٠٧ ظرفش لبريز شده.

۲۰۸ ظریف دائم سرکردان است.

٩٠٩ ظلم امروز باعث ظلم فرداست.

٩١٠ ظلم بالسويه عدل است

۲۱۲ ظلم ظالم بر سر اولاد ظالم میرود.
 ۲۱۲ ظلم ظالم بنیاد خود میکند.

٦٤٣ عيسي بدين خود موسى بدين خود.

# # 6 }

۲٤٤ غافل ذ كار خويشتن مباش.

٦٤٥ غافل مشو از هركه دلش آزردي.

٦٤٦ عافل مشو ز كاد كه فرصت عنيمت است.

٦٤٧ غافل نشود عاقل.

٦٤٨ عدر ورزيدن به عادت احرار است.

۹٤٩ عرب زده مهربان ماشد

۲۵۰ عریبان شکسته دل می باشند.

۲۵۱ غریب کور است

۲۵۲ غض شعلهٔ ایس شیطانی و فرجامش موجب

۲۵۲ ملالت و پشمایی.

۲۵۳ عم چد خوری بکار نا آمده پیش ؟

۲۵۶ عم حوردن سودی ندارد

۲۵۵ عیمت دان دمی تا یکدمت هست.

۲۵۲ غنی هرحه سحی باشد سفره بر سر راه سی گشاید

۹۲۷ عقیده آزاد است.

٦٢٨ علاج واقعه صل از وقوع مايد كرد.

۲۲۹ علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دیا حوردن

٦٣٠ علم بيار و عمل پيشه كن.

۱۳۱ علم بیعمل دیوانگی است و عمل بیعلم بیگانگلی ۱۳۲ علم تاج سر است و مال غل گردن.

۱۳۳ علم جون حاصل کنی آنگه عمل خالص شود ۲۳۶ علم حافظ تست و تو باید مال را نگاهداری کیم،

۱۴۶ علم عاط شت و نو باید مارا اما هداری نیر ۱۳۵ علم زوال نپذیرد و مال در زوال است.

۲۳۶ علم قوت روح است و کسب نیروی بدن. ۲۳۷ عمر اگر هزار سال است آخر مرک است.

۱۲۷ عمر اندک در امن و راحت بهتر که زندگانی ۱۳۸۸ عمر اندک در امن و راحت بهتر که زندگانی

بسیار در خوف و خشیت.

٦٣٩ عمر خودرا لايعنى مكن.

۹٤٠ عمر دوباره بکسی سیدهند.

۲۶۱ عنقارا شوان بدام گرفت ۲۶۶ عد خدر از ده تازیر

۲٤۲ عیب خودرا از دوستان مپرس که بینند و گویند و از دشمنان تفحص کن تا بگویند.



قاتل شاه فر اوست و دشمن طاؤس پر او. 774 قبول حق بود رد خلايق.

175 ۹۷۵ قدرت نمودی رحمت کن

قدرت علمرا زوالی نیست. (ع) 177 قدر زر زرگر دامد و قدر کوهم کوهمی.

777 قدر عافیت کسی داند که به مصبتی گرفتار 774 ·wī

> قدر لوزینه خر کجا داند. 779

قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال'. ٦٨٠

۱۸۱ قدر ران گرسه مداند.

قدر وصال کسی دامد که رسح فراق دیده. 777

قرص که مداری برو به پشت بحوال (م) 714

قضا وقدر كار خودرا ميكند. ٦٨٤

قضای نوشته لشاید سترد. 140

قطره قطره جمع كردد آنگهي دريا شود. 7.7.7

قلم رفتهرا گزیری بیست 147

۲۸۸ قاعت بکن تا شوی رستگاد.

### ﴿ ف ﴾

۲۵۷ فال بد بر زبان بد باشد.

۲۵۸ فتنه در خواب است بیدارش مکن.

**٦٥٩** فخر و دانش هردو خاموشي است.

\* فرار از دسمن قوى سنت پيغمبرانست.

٠٦٠ ورار از نفس اماره انفع است از شير درنده.

٦٦١ فردارا كسى نديده.

۳۹۲ ورزندان خودرا تعلیم دهیدکه آنها برایزمانی غیر از زمان شما خلق شده اند. (ع)

عیر از زمان سما حلق سد. **۱۹۳** فرستاده باید که دانا بود

٩٦٤ فروتن باش تا بسيار دوست باشي.

٦٦٥ فرياد سگان كم نكند رزق كدارا.

٦٦٦ فرياد شغال وبال شغال است.

٦٦٧ فضول دا بردند به جهنم گفت: هيزمش تر است

۲۲۸ فقر بسی میکوتر از سک است.

**۱۲۹** فکر کن تا از اندیشه خلاصی یابی.

٦٧٠ فكر مايه عقل است.

**۱۷۱** فلکزده را از هرطرف سگ آید.

۲۷۲ فواره چون بلند شود سرنگون شود.

٦٨٩ قاعت نوانگر كند مردرا.

۲۹۰ قاعت هركه كرد آخرش عسى شد.
 ۲۹۰ قول قول اول است.

۲۹۲ قول مردان حان دارد

مه وی تیمت شکر نه از نی است بلکه آن خاصیت وی است

۷۰۷ کدخدارا بین و دورا بچاپ.

۷۰۸ کس مازو قوت حان و تن است.

۷۰۹ کس کن تا کاهلنشوی و روزی از حدادان که کافر نشوی.

٧١٠ كس پنس آفتات سرده است مشعلي.

۷۱۱ کسرا دوست مدان که راحت خودرا در آزار مردم دامد

۷۱۷ کسردا و فوف ست که انجام کار چیس. ۷۱۳ کس حارد پشت من حر ماحن انگشت من.

۷۱۶ کس نگوید که دوع من نرش است. ۷۱۵ کشته را بزور و زر زیده نبوان نموید

۷۱۲ کعبه حه روی برو دلیرا دریاب

٧١٧ كفران نعمت زوال معمت آورد.

۲۹۶ قیمت هرچیزرا میزانی است و میزان فیمت مرد اعمال اوست.

م ۹۹ فیمت هرکس بقدر همت والای اوست

# \*5\*

۳۹۶ کار امروز نفردا میفکن که چون فردا شود تاره امروز است.

۲۹۷ کار بزرگ مایه عرت است نه مام بزرگ. ۲۹۸ کار کردن خر خوردن یابو

**۲۹۹** کار ماکردهرا مزد نباید.

۷۰۰ کار ناکرده را همه وقت میتوان کرد
 ۷۰۰ کار بیکو کردن از پر کردن است.

۷۰۲ کارها بصبر برآید و مستعمل بسر درآید.

٧٠٣ كارها نيكو شود اما نصبر.

\* كار هرېز بيت حرمن كوفتى.

۷۰۶ کاسه جائی رود که باز آید قدح.

کافر بجهم نمیرود اما کشان کشان میبرند.
 ۷۰۵ کافر همهرا بکیش خود بندارد.

٧٠٦ کاهلي شاگرد بدجحتي است.

۷۳۳ گرسنگی به که سیری از پهلوی درویشان. ۷۳۶ گر صبر کسی ز قوره حلوا سازی.

۷۳۵ گریه زن مکر زن است

۷۳۷ گناه از بنده عفو از خداوند. ۷۳۷ گناه کردن سهان به از عنادت فاش است.

۷۳۸ گنج آجای است که مار در روی آن خمته باشد

۷۳۹ گیج ار برای بحس کردن است به از بهر آگیدن

۷٤٠ گنجشک بدست به از باز هواست.

٧٤١ گندم از گندم نروید حو ز حو

٧٤٧ گوش عزير است گوشوار هم عرير است

乗し乗

٧٤٣ لاف بيهوده مرن.

۷٤٤ لاف در غرب گراف آسا است.

۷٤٥ لاف كار اجلاف است.

۷۲۸ لایق هرحر باشد زعفران ۷۶۷ لذت زندگانی را در بیکنامی شاس. کل اگر حکیم بودی سر خود دوا سودی

۷۱۸ کلوخ اندازرا پاداش سنگ است. ۷۱۹ کوتاه حردمید به از نادان بلند.

۲۲۰ کودک عافل به از بسری حاهل.

۷۲۸ کور خود مباش و بنای مردم ۷۲۲ کوری عصاکش کور دگر شود. –

۷۲۳ کوزه گر از کوزه شکسته آب میخورد. ۷۲۶ کوشا باش تا آبادان باشی.

۷۲۰ کم گوی. کم خور کم خسب.

۷۲۶ کینه کسی دا در دل خود جای مده که راحت دل و تن ترا برهم زید.

۷۳۷ کینهور را آسایش نیست.



۷۲۸ گدارا که رو میدهی صاحب خانه میشود ۷۲۹ گدای، نبك سرانجاه به ازبادشاء بدفر جاه

۷۲۹ گدای نیك سرانجام به ازپادشاه بدفرجام. ۷۳۰ گذشت برگشت ندارد.

۷۳۱ کربه شیر است در کرفتن موش .

۷۳۲ گردن بی طمع بلند بود

٧٦١ مال مبسک ميراث ظالم است.

۷۲۷ مال وبال است و علم نیکوئی مآل. ۷۲۷ ماهی از سر کنده کردد نی ز دم.

۷۹۶ ماهیرا مروقت بگیرند تازه است. ۷۹۵ مأمور معذور است.

۷٦٦ میسد بدیگران آنچه بحود سی پسندی. ۷٦۷ متکلمرا نا کسی عیب نگیرد سخنش اصلاح

γ متکلمرا تا کسی عیب مکیرد سخش اصلار پدیرد.

۷٦٨ مجرمرا ايمن نبايد زيست. ۷۲۹ محرم هميشه نرسان است.

۷۷۰ محال است که هنرمندان بمیرند و بی هنران

جای ایشان بگیرند. ۷۷۱ محنت زدهرا از هرطرف سنگ آید.

۷۷۱ محنت زدهرا از هراطرف سنک آید. ۷۷۷ مرد آنستکه بگوید و بکند.

۷۷۳ مرد آنست که لب بدد و بازو گشاید. ۷۷۶ مرده آنستکه نامش بنکوئی نبرند

۷۷۵ مردان نزند لاف مردی.

۷۷۶ مرد بیمروت زن است و زاهد با طمع راهزن ر ۷۷۷ مرد ثابت قدم آلستکه از جا نرود. ٧٤٨ لقمهرا بالدازه دهانت بكير

### 後り夢

٧٤٩ مادررا دل سوزد دايهرا دامن.

۷۵۰ مادر مردورا سيون مياموز

۷۵۱ مار پوست خودرا گذارد اما خوی خود را نمگذارد.

۷۵۲ مار تا راست نشود نسوراخ برود.

۷۵۳ مار چو کهن شود افعی گردد

۷۵۶ مار دارد مهره و در اصل خود بدگوهم است

۷۵۵ مارگریده از ریسمان سفید و سیاه میترسد

۷۵۲ مال از بهر آسایش عمر است به عمر از بهرگرد کردن مال

۷۵۷ مال آن به که سبب حسن مآل باشد مهوسیله کال و عقاب

۷۵۸ مال ٔ جمع کردن آسان است ولی نگا هداشتن و از آن فایده گرفتن دشوار.

٧٥٩ مال ديا وبال آخرت است.

٧٦٠ مال مردم دا با مردم باید خورد

۷۹۸ مشورت با کزنان تباه است و سخاوت بمفسدان گناه.

۷۹۹ مضرت تعجیل بسیار است و منفعت صبر وسکون بیشمار:

 ۸۰۰ معصیت از هرکه صادر شود ما پسند است و از علما نا پسدیده تر.

۸۰۱ معصیت عمررا کوتاه میکند ۸۰۲ معما چو حل گشت آسان شود.

۸۰۳ مقامرا سه شش می باید و لیکن سه یک میآید. ۸۰۶ مکر از ز مان و تلبیس از شیطان

۸۰۵ مگو آچه نتوانی شنید. ۸۰۲ ملالت دوستان به که شما تت دشمان ۱۲۰ که از نویه باین حال که د مرد.

۸۰۷ ملک از خردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزکاران کمال.

۸۰۸ ملک بیدین باطل است و دین بی ملک ضایع. ۸۰۸ موش بسوراخ نمیرفت جارو بدمش بست.

۸۱۰ موش و کربه که بهم ساختند دکان عطاری خراب است

۸۱۱ میان بلا باش بهتر که در کنار ملا

۷۷۸ مرد در زیر سخن پنهان است.

۷۷۹ مردمانرا عیب نهایی آشکار مکن که هم ایشان را رسوا کنی و هم خودرا بیاعتبار

۷۸۰ مردم بیقدررا زنده مشمار ۷۸۰ مردمرا ادب به از ذهب است.

۷۸۲ مردمرا بتواضع بنده کن.

۷۸۳ مردهٔ مرا هیچکس چون من بگرید. ۷۸۶ مردن اولیتر که در بی اعتباری بسر بردن.

۷۸۰ مردن بسی بهتر که دشمن کام بودن.

۷۸۷ مردن بعزت به از زندگانی بمذلت. ۷۸۷ مردورا زنده تنوان ساخت لکن زندورا همه

۷۸۷ مرد. را رنده شوان شاخت کان رفادی سند وقت کشتن ممکن است. ۷۸۸ مردیت بیازمای و آنگه زن کن.

۷۸۸ مردیک بیارهای و ۱۵۰ دل سره کرد. ۷۸۹ مرخ سحنگو در قفس سحن فراموش نکند. ۷۹۰ مرگ به که نیاز بهمسران.

۷۹۰ مرک به که نیاز بهمسران. ۷۹۱ مرگ در حال بدبختی از حیات شیرین تر است ۷۹۲ مرک میخواهی برو کیلان.

> ۷۹۳ مرگ و مهمان چاره ندارند. مهمد مرمت باثه کن تا باشر بیاد... (۵)

۷۹۶ مروت پیشه کن تا پیش بیابی. (م)

۸۲۶ بان از عمل حویش حور و مات از حاتمطائی مبر.

> ۸۲۵ بان بده تا بام برآری ۸۲۸ بان خود در سفره مردان مخور

۸۲۷ مان دا بنرخ روز می ماید خورد

۸۲۸ بود خیر در آن حانه که عصمت نود. ۸۲۹ نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم.

۸۲۹ نتوان مرد بسحتی که من ایسحا زادم. ۸۳۰ نحات در راستی است و هلاکت در دروغ.

۸۳۱ تردبان پله پله.

۸۳۲ سب عالی رفع پریشانی مکند.

۸۳۳ معل واژگون بسته است.

۸۳۶ نعمه از دهان داود حوش است.

۸۳۵ نماق بینداز و فتح کن.

۸۳٦ نقاش آخر بهتر کشد ز اول.

۸۳۷ کاشته درو مکن ۸۳۷ نکوئی با بدان حکم بدی دارد بجای سکوان

۸۳۸ نکوکار بمیرد و نام نیکش زنده بماند،

۸٤۱ نوش خواهی نیش می اید چشید.

۷۹۵ مشت ممونه خروار است

۷۹۶ مشرک سحی امیدوارتر است مدخول بهشت تا از مسلم بحیل

۷۹۷ مشک آلست که خود بنوید به آنکه عطارنگوید ۸۱۲ میان نهی تر از طبل ٔ ۸۱۳ مانحی محورد اندرمان مشت

۸۱٤ مسمون هرچه زشت تر است بازیش بیشتر است

### ₩ 5

۸۱۵ ناباک اصل هرچند در اول وفاکندآخربگردد و جما کند

۸۱۲ ناجار خوشه چین بود آنجا که خرمن است. ۸۱۷ ناخوانده مخانه خدا نتوان رفت ب

۸۱۸ نادان را به از حاموشی نیست.

۸۱۹ ماکس بتربیت کس نشود. ۸۲۰ ناکس چون در افتد یاوری نیابد

۸۲۰ ناله آب از باهموادی زمین است.

۸۲۲ مامرد زند همیشه لاف مردی.

۸۲۳ نامش هست و نشانش نیست.

۸۵۷ واماندهٔ خر بگاو میباید داد ۸۵۸ وجود ناقص به از عدم محض ۸۵۹ وصلت با حویش و معامله با غیر ۸۲۰ وفا از زن محواه

۸۶۱ وفاداری از سک باید آموخت.

۸۶۲ وفارا نگهدار و سررا بده

۸۶۳ وفا کن تا صفا بینی ۸۶۶ وقت برابر طلا است

۸۲۵ وقت شادی در مبان و وقت جنگ امدر کبار

### \* 4

۸۲۸ هرآفتی دا سببی است و سبب درویشی اسراف
۸۲۷ هرآمچه از دست برود به تمنا باز بیاید.
۸۲۸ هرآنچه حاکم عادل کند همه داد است
۸۲۸ هر بهاری دا خزانی است و هر راهی دا پایانی
۸۷۸ هرجا که آش است فلانی فراش است.
۸۷۱ هرجا که پریوشی است دیویی با او است. ا

نوشدارو بعد از مرک سهراب. AEY

٨٤٣ نوش صفا بي نيش چفا نباشد. ٨٤٤ نوع پرست باس تا خدا پرست باشي.

نو يسنده داند اكه در نامه جيست. 120 ۸٤٦ نو سنده را خط بو د معتبر

نه چندان نرمی کن که بر تو دلیر شوند و نه ٨٤٧ چندان درشتی که از تو سیر گردند

> نه شیر شترا نه دیدار عرب **ለ**٤٨

نه هي آرزو آبد آسان بدست. ٨٤٩

نه هرچه بقامت بهتر بقست مهتر 10+

نه هرکه بصورت نکوست سیرت زیبا در اوست 101

ئه هر،که در محادله حست در معامله درست AOY

> نه هركو ورقى خوابد معانى دالست. 10Y

نیش قلم تیزتر که نیغ دو دم. A05

نیک ارکنی پجای تو نیکی کنند باز. ADD



واقف وقت خويش ميايد بود.

۸۸۹ هرچه ندایی از پرسیدن آن سگ مدار. ۸۸۹ هرچنزی ماصل خود رجوع میکند.

۸۹۱ هرچيزي بجای خويش بيکو است.

۸۹۲ هرچبری محمی دارد و تحم عداوت سوخی است

۸۹۴ هرجیری را جوهری است و جوهر عقل شکیبائی است

۸۹۶ هردرختیکه در آخر بریبارد باغبانخردمندش از اول مکارد.

۸۹۵ هردستی که دهی بعینه پس میگیری.

۸۹۱ هردیدی برای مدیدن بود صرور.

۸۹۷ هرزیادی بیقیمت و هراندکی با عزت است ۸۹۸ هرسحن جائی و هربکته مقامی دارد.

۸۹۹ هر کجا دردی است درمالش مقرر کرده امد

۰۰ هرکسی آمدرود عاقبت کارکه کشت

۹۰۱ هرکسی بر طیت حود می تند

۹۰۲ هرکسی دروغ میگوید قبل از همه چیر خودرا ضرر میدهد.

۹۰۳ هرکسی مصلحت خویش بکو میداند.

۸۷۳ هرجند دوستان بیشتر باشند هحوم بلا بر ایشان کمتر باشد

۸۷۶ هرچندگناهٔ بزرک باشد صفت عفو از آن بزرگٹر خواهد بود

> ۸۷۵ هرچه از دزد بماند رمال ببرد. ۸۷۷ هرچه از دوست میرسد نیکوست

۸۷۷ هرچه بزبان آمد بریان آمد.

۸۷۸ هرچه بکاری نو همان بدروی ۸۷۹ هرچه پیش آید خوش آید.

۸۸۰ هرچه خوار آید روزی بکار آید.

۸۸۱ هرچه در دل فرود آید دیده بکو ساید.

۸۸۲ همچه دیده بیند دل کد یاد ۸۸۴ همچه دیر آید خوب آید.

۸۸۶ هم چهرا باد آورد بادش ببرد. ۸۸۵ هم چهرا خوری داری

۸۸۵ هر چه را محوری داری ۸۸۵ هر چه زود بر آید دیر نپاید

۸۸۷ هم،چه کنی بخود کنی. گر همه سک و بد کمی

۸۸۸ همچه نپاید دلبستگی را نشاید.

۹۲۱ هر که بر دینار دسترسی ندارد در دسا کسی ندارد.

۹۲۷ هرکسی بزیر دستان سخشاید بحور زبردستان گرفتار آید.

۹۲۳ هرکه بوقایع دیگران پند ٔنگیرد دیگران بو فایع او پند گیرند.

۹۲۶ هرکه بی تدبیر کاری کرد سامانی نیافت ۹۲۶ هرکه بی بار بود پیوسته بیمار بود.

۹۲۹ هرکه پی بانگ کلاغ رود بخرابه افتد.

۹۲۷ هرکه تن بزبونی در دهد درهای خوادی و ۹۲۷ مرکه تن بزبونی در دهد درهای خوادی و ۹۲۷

۹۲۸ هی که تبد راند زود ماید

۹۲۹ هرکه تنها قاضی رفت خوشحال برکشت. ۹۳۰ هرکه جور آموزگار نبیند بجفای روزگار گرفتار آید.

۹۳۱ هرکه خیانت ورزد دستش در حساب بلرزد. ۹۳۲ هرکه در زندگی بانش خورند چون بمیرد نامش نیرند. ۹۰۶ هرکه آسان گیرد دشوار افتد.

۹۰۵ مرآبکس که دیدان دهد نان دهد.

۹۰۶ هرکه آن کند که نباید آن بیند که نشاید. ۹۰۷ هرکه آنگوید که نشاید آن شنود که مخواهد

۹۰۸ هرکه از خطر بگریرد حطیر نشود.

۹۰۹ هرکه از مخاطره ترسد ببزرگی نرسد
 ۹۱۰ هرکه با بدان نشیند نکی نسند.

۹۱۱ هم که با بزرگان ستیزد خون خود بریزد ۹۱۲ هم که بآتش نزدیکتر ضررش بیشتر

۹۱۴ هم که بالش نزدیکس صررس بیشر ۱۳ هم که با دشمیان دوستان صلح کند سر آزار

دوستان دارد

۹۱۶ هرکه با رسوا نشیند عاقت رسوا شود. ۹۱۵ هرکه بامش بیش برفش بنش.

۹۱۹ هر که با نادان دُر آویزد آروی حود ریزد. ۹۱۷ هر که با نوح نشیند چه عم از طوفانش.

۹۱۸ هر که نبادیت راه صواب نگیرد بتعذیب آحری گرفتار آبد

درفتار آید ۹۱۹ مرکه ججائی رسید از همت بلند رسید.

۹۱۹ هم که ججانی رسید از همت بلند رسید. ۹۲۰ هم که بد کند بد بیند ۹٤۸ هرکه شیریمی فروشد مشتری بروی بجوشد ۹٤۹ هرکه طمع بیکسو نهد کریم و بخیلش یکسان نماید

.م. هر که طمع کند خوار شود.

۹۵۱ هرکه طمع بیکوئی دارد همان به که بجز تخم بیکی نکارد

۹۵۲ هرکه طالمی را از بند برهاند خود در بندبماند ۹۵۲ هرکه عافت اندنشتر مسعودتر.

۹۵۶ هرکه علم خواند و عمل نکرد بداساندکه گاو راند و تحم نیفشاند

٥٥٥ هركه قامعتر سعيدتر.

۹۵۲ هرکسیکسیرا نرمجاند از کسی نترسد ۹۵۷ هرکه مال ندارد یار ندارد

۹۵۸ هرکه میل گنج دارد رنج می باید کشید هم ۹۵۸ میل آزموده را کار بررگ فرماید ندامت برد

۹۹۰ هرکه نحواهد چه داند؟ وهرکه نداند چه تواند؟

۹۹۱ هرکه نصیحت نشنود سر ملامت شیدن دارد.

۹۳۴ هرکه درمیان سحن دبگران افتد تا پایه فصلش بدانید مایه حهلش بشناسند.

۹۳۶ هرکه دست از حان بشوید هرچه در دل دارد بگوید.

۹۳۵ هم که دشمن را خوار دارد پشیمان گردد. ۹۳۲ هم که را حب وطن بیست ایمان نی وهم که را ایمان نیست سعادت یی. (م)

۹۳۷ هرکه را حلم نیست دیو و دد است ۹۳۸ هرکه را دست کوتاه بود زبایش دراز است.

۹۳۹ هر که را دشمن درپیش است اگر نکشد دشمن حویش است.

۹٤۰ هرکه را زر در ترازوست زور در مازو است ۹٤۱ هرکه را شرم نیست ایمان نیست.

۹٤٢ هركه را طاوس بايد حور هندوستان كشد.

۹٤٣ هر که را وجدان بیست انسان بیست. (م) ۹٤۶ هر که رو داری کند.

۹۶۵ هرکه زبانش نرمتر یارش بیشتر. ۹۶۶ هرکه سحن نسنجد از حداث بر سدد

۹٤٦ هم که سحن نسنجد از جوانش بر سحد. ۹٤۷ هم که سرش سوزد کلاه دوزد. ۹۷۸ هیچ صفتی بهتر از حسن خلق و هیچ حالتی خوش زر از سیرت نیک نیست.

۹۷۹ هیچکس مهربان تر از خود تو بر توپینست. ۹۸۰ هیچکس نخواهد که کار تو کند ۹۸۱ هیچ گوهری زیبانر از سخن نیکو شواند بود.

# **\*** 2 **\***

۹۸۳ یار بد بدتر بود از مار بد

۹۸۳ یارب ماد آنکه گدا معتبر شود.

۹۸۶ یار نیک را در روز بد باید شناخت

۹۸۵ یا زر. یا زور. یا زادی.

۹۸۲ یا سخن دانسته کوی ایمرد عافل یا خموش ۹۸۷ یاسین بگوش خر میخواند.

۹۸۸ یا مرد باش یا در قدم مرد باش

۹۸۸ یا مرد باش یا در قدم سرد باش ۹۸۹ یکی چون رود دیگر آبد بنجای.

. ۹۹ یکی را بگیر و دیگری را دعوی کن .

۹۹۱ یک بز کر گله را کر میکند.

۹۹۲ یک پول حگرک سفره قلمکار نمیخواهد.

٩٦٢ هي كه مصن قلب دارد عاقبت رسوا ميشود ۹۳۳ هی که نقش خویشتن بیند در آب. ۹۶۶ هر که نکو نام زیست از اثر نکی است م م کر ای سعلت نیست و می ارزایی بحکمن ۹۶۲ هرگز دو خصم بحق راضی پیس قاضی نروند ۹۹۷ مرسیے را فرازی درپی است. ۹۶۸ هر یکوئی که بنز دیکان خود میکسی معتقد باش که بر خود مکنی ۹۲۹ هرار دوست کم است و یکدشمن بسیار. همراه کسی ماش که همراه تو باشد. 94. همسایه از حال همسایه آگاه است. 971 ۹۷۲ همسایه بد ماد کسررا همنشینم به بود تا من از او بهتر شوم. 974 ۹۷۶ همنشین و همدم دانا گزین. همه مار یک داریم و ىرگ یکشاخسار. 940 همه کسرا دىدان بترشى کند شود مگر قاضى 477

۹۷۷ هیچ دشمنی را چدان اثر نیست که عداوت ذاتی را.

را كه بشيريني.

۹۹۳ یک خلقت زیبا به از هزار خلمت دیبا.

\* یکدست هر گز صدا ندارد

پک مرید خر بهتر از صد توبره زر.

پک گناه بسیاد است و هزاد طاعت کم.

هه یکدره اعتبار به از صد هرار درهم و دینار. ههه یک صر کن و هزار افسوس مخور.

٩٩٦ يک علم كامل به از بچندين علم ناقص.

۹۹۷ یک فرسخ برو پاکیزه برو.

٩٩٨ يک لحظه بخر آيچه فروشي همه سال.

۹۹۹ یک مرده بنام به که صد زنده به نگ.

۱۰۰۰ یک به و صد هزار راحت.

۱۰۰۱ یک یار پار به از صد برادر ناسازگار.

تمام شد